



دانشگاه علامه طباطبایی
دانشکده حقوق و علوم سیاسی

پایان نامه جهت اخذ مدرک کارشناسی ارشد

عنوان پایان نامه :

بررسی تطبیقی انگاره های انسان شناسانه در ادبیات و تاثیر آن بر فرهنگ سیاسی

(مورد فرانسه و انگلستان قرن ۱۹)

**Comparative research of two attitude of human being in the novel and
its efforts in political culture(France and England 19 century)**

رشته: علوم سیاسی

استاد راهنما: دکتر مرتضی مردیها

استاد مشاور: دکتر حسین افشار

دانشجو: مهدی میربد

مرداد ماه ۱۳۸۷

فهرست مطالب

فصل اول: کلیات تحقیق

- ۱) طرح مسئله..... ۳
- ۲) سوالات تحقیق..... ۳
- ۳) فرضیه یا فرضیه ها..... ۳
- ۴) سوابق مربوط..... ۳
- ۵) اهداف تحقیق..... ۳
- ۶) روش شناسی..... ۳
- الف) نوع روش تحقیق..... ۳
- ب) روش گردآوری اطلاعات و داده ها..... ۴
- ج) جامعه آماری..... ۴
- ۷) تعریف مفاهیم و واژگان اختصاصی تحقیق..... ۵
- ۸) مشکلات و تنگناهای تحقیق..... ۶

فصل دوم: چهارچوب مفهومی و روش شناسی

بخش اول: چهارچوب مفهومی

الف) انسان شناسی

- ۱) چیستی انسان..... ۷
- ۲) انسان شناسی چیست؟..... ۹
- ۱-۲) انسان شناسی در فرانسه..... ۱۳
- ۲-۲) انسان شناسی در انگلستان..... ۱۵
- ۳) سیر تکوین انسان شناسی
- ۱-۳) انسان شناسی کلاسیک..... ۱۶
- ۲-۳) انسان شناسی تطوری..... ۱۷
- ۳-۳) انسان شناسی امروزی..... ۲۰
- ۴) تفاوت‌های انسان شناسی با جامعه شناسی..... ۲۱
- ۵) مراد از انسان شناسی در این پژوهش..... ۲۵

ب) فرهنگ سیاسی

- ۱) در باب فرهنگ..... ۲۸
- ۲) چیستی فرهنگ سیاسی..... ۳۴
- ۳) چرایی مطالعه ی فرهنگ سیاسی..... ۳۵
- ۴) ادبیات (رمان) و فرهنگ سیاسی..... ۳۶

ج) فرهنگ سیاسی ذیل بررسی انسان شناسی

۳۹.....(۱) انسان شناسی و فرهنگ

۴۰.....(۲) ذهنیت ملی و میراث زیستی-فرهنگی جوامع

۴۲.....(۳) بسترهای فکری تاریخی انگلستان و فرانسه

بخش دوم: روش شناسی

۴۶..... روش تحلیل محتوا

فصل سوم: مروری بر ادبیات انگلستان (قرن نوزده)

۴۸..... آیوانهو

۵۷..... باکره و کولی

۷۰..... بلندبهای بادگیر

۷۹..... جود گمنام

۹۲..... چهره ی مرد هنرمند در جوانی

۱۰۵..... داستان دو شهر

۱۲۰..... دنیای قشنگ نو

۱۳۰..... غرور و تعصب

۱۳۹..... لبه ی تیغ

۱۵۱..... میدل مارچ

فصل چهارم: مروری بر ادبیات فرانسه (قرن نوزده)

۱۶۰..... آتالا و رنه

۱۷۰..... باباگوریو

۱۸۳..... بینوایان

۲۰۱..... تپلی

۲۱۷..... جزیره ی پنگوئن

۲۳۵..... ژرمینال

۲۴۸..... سرخ و سیاه

۲۶۴..... کنت مونت کریستو

۲۷۵..... مادام بوواری

۲۸۷..... نانون

بخش پایانی

۳۰۰..... جمع بندی

۳۰۶..... منابع

کلیات تحقیق

۱) طرح مسئله:

فرهنگ سیاسی به مثابه مجموعه ای از ارزشها، باورها، نگرش ها و ایستارهای سیاسی در پرتو تاثیر پارامترهای گوناگون در آن، از جامعه ای تا جامعه ی دیگر متفاوت به نظر می آید. باورهای بنیادین همچون دیدگاه آدمیان از انسان، طبیعت و جامعه و تلقی از روابط اینها با یکدیگر تاثیرات مستقیم یا غیرمستقیم بر فرهنگ سیاسی جامعه و به تبع آن نگرش سیاسی غالب در آن خواهد داشت. نگاه به انسان، نه به مثابه علم انسان شناسی (آنتروپولوژی) که در برداشتی علمی فلسفی از ذات، صفات، تواناییها و تنگناهای بشری می تواند تقویت کننده سویه های خاصی در فرهنگ سیاسی یک جامعه باشد. رمان به عنوان یک ژانر ادبی مدرن به بررسی انسان در موقعیت می پردازد. امیال و رفتارهای انسان به عنوان فرد، روابط انسان با طبیعت و روابط انسان با انسان، در اشکال انضمامی و عینی مهمترین عنصر در رمان است. بنابراین تصور اینکه رمان، تحلیلی برای مطالعه و مشاهده برداشت رایج از انسان باشد قابل دفاع است. در نتیجه مقایسه دو دسته رمان، متعلق به دو فرهنگ سیاسی تا حدی متفاوت، فرانسه و انگلستان، احتمالا می تواند تاثیر دو نوع انسان شناسی بر دو نوع فرهنگ سیاسی را نشان دهد.

۲) سوالات تحقیق:

آیا رابطه معنی داری میان برداشت غالب انسان شناختی و فرهنگ غالب سیاسی در کشور فرانسه و انگلستان قرن ۱۹ وجود دارد؟
آیا چنین تفاوتی در ادبیات این دو کشور، رمانهای شاخص قرن ۱۹ قابل مشاهده است؟

۳) فرضیه یا فرضیه ها:

این تحقیق یک تحقیق اکتشافی است و فرضیه مشخصی ندارد. محقق در پی این است که بداند آیا رابطه معناداری میان دو نوع انسان شناسی متفاوت که یکی تقویت کننده فرهنگ سیاسی فرانسوی با ویژگی غالب تغییرخواهی رادیکال و دیگری تقویت کننده ی فرهنگ سیاسی انگلیسی با ویژگی غالب محافظه کاری و اصلاح گرایی وجود دارد یا نه. ویژگیهای فرهنگ سیاسی فرانسه و انگلیس جزء مفروضه های تحقیق است.

۴) سوابق مربوط:

هر چند در زمینه بررسی های تطبیقی و مطالعات تحقیقی پیرامون نوع نگاه به انسان و برداشتهای گوناگون از طبیعت بشری، در ادبیات ایران آثاری از جمله کتاب انسان در شعر معاصر نوشته محمد مختاری می توان یافت و با جستجو در نشریات ادبی، مقالاتی چند از جمله مقاله "انسان حماسی و انسان تراژیک" نوشته دکتر علی محمد حق شناس، منتشره در شماره ۴۲ نشریه آدینه مشاهده کرد و اما بنا بر بررسیهای محقق در این زمینه و در باب یافتن رابطه ای بین ادبیات و ACT سیاسی تاکنون در سطح محافل دانشگاهی در داخل کشور کار چندانی صورت نگرفته است.

۵) اهداف تحقیق:

- ۱- ریشه یابی و واکاوی و نوع نگرش به انسان در ادبیات دو کشور با دو سنت روشنفکری متفاوت
- ۲- ریشه یابی تاثیر دو نوع نگاه به انسان در فرهنگ سیاسی
- ۳- بررسی تاثیر تلقی های گوناگون از انسان و فرهنگ سیاسی بر ACT سیاسی

۶) روش شناسی:

الف) نوع روش تحقیق:

نوع روش برگزیده شده در این تحقیق توصیفی، تحلیلی و مقایسه ای است. در این راه با استفاده از متد تحلیل محتوای کیفی مطالب مورد نظر در متون گزینش شده و مورد تفسیر قرار گرفته اند. در حقیقت با مطالعه ی متون مورد نظر و انتخاب fact ها به سلیقه ی پژوهشگر گام اول انجام شده و در گام بعد با در نظر گرفتن تمامی جوانب اقدام به بررسی کلی متن داده شده است.

ب) روش گردآوری اطلاعات و داده ها:

روش جمع آوری داده ها، مبتنی بر روش کتابخانه ای و با جستجو و کاوش در کتب، مقالات و آثار درخور توجه در رابطه با موضوع تحقیق می باشد.

ج) جامعه آماری:

جامعه آماری این تحقیق عبارت است از رمانهای فرانسوی و انگلیسی قرن نوزدهم، از میان این رمانها تعداد ۱۰ رمان از هر کدام از این دو کشور بر اساس میزان شدت تاثیرگذاری انتخاب می شود.

۷) تعریف مفاهیم و واژگان اختصاصی تحقیق:

انگاره های انسان شناسانه:

در حقیقت طرز تلقی Philosophical از انسان و سرشت بشری او که در آرای فیلسوفان، متفکرین و روشنفکران نمود یافته، زیر بنای نظام اندیشگی آنان را تشکیل می دهد و راهنمای عمل سیاسی آنان می شود، این انگاره های انسان شناسانه یا طرز تلقی ها و برداشتها از ذات و طبع بشری با آنچه در علم الانسان یا انسان شناسی یا Anthropology می آید و مراد از آن مطالعه ی انسان به مثابه ی بررسی اوضاع و احوال و رفتار و باور اجتماعی از انسانها در مکان و زمان خاص بوده، توسط مردم شناسان پیگیری می شود متفاوت است.

فرهنگ سیاسی:

تعریف سیدنی وربا از فرهنگ سیاسی: فرهنگ سیاسی نظامی از "باورهای تجربی" و "نشانه های بیانی" و "نهادهای عاطفی" است که موقعیت و وضعیتی را که کنش سیاسی در آن روی می دهد تعریف می کند.

تعریف گابریل آلمونداز فرهنگ سیاسی: هر نظام سیاسی مقتضی یک الگوی خاصی از جهت گیری به سوی کنشهای سیاسی است که فرهنگ سیاسی نامیده می شود.

تعریف رای مریس از فرهنگ سیاسی: او فرهنگ سیاسی را اهداف مشترک و قواعد توجهی پذیرفته شده ی عمومی تلقی می کند

مراد از فرهنگ سیاسی در این طرح تحقیق بیشتر به تعریف اول نزدیک است. لوسین پای پیرامون تعریف وربا می گوید: فرهنگ سیاسی شامل آرمانهای سیاسی و هنجارهای عملی در جامعه است. در هر نظام سیاسی یک قلمرو ذهنی سامان یافته در باب سیاست وجود دارد که به جامعه، ترتیب نهادها و اتکای اجتماع بر افعال فردی معنا می دهد. فرهنگ سیاسی برای فرد خطوط راهنمای کنترل بر رفتار سیاسی موثر و برای اجتماع ساخت نظام یافته ای از ارزشها و ملاحظات معتدل را فراهم می کند. ساخت نظام یافته ارزشها و ملاحظات ما را از سازگاری در عمل نهادها و سازمانها مطمئن می کند. به نظر وربا، با فرهنگ سیاسی شامل نظامی از باورهای تجربی نشان های بیانی و نهادهای عاطفی و ارزشها، موقعیت و وضعیتی که کنش سیاسی در آن رخ می دهد را می توان تعریف کرد.

۸) مشکلات و تنگناهای تحقیق:

بزرگترین مشکل در انجام این پژوهش حجم بالای کار بود به نحوی که بررسی تک تک رمانها خود نیازمند صرف کردن زمان زیادی بود. مسئله ی اول انتخاب رمان بود که این خود نیازمند مطالعه ی کلی درباره ی نویسنده و سبک کارش و نیز کلیت آثارش بود. در این مرحله این احتمال بود که علیرغم تحقیق زیاد انتخاب رمان با اشتباه روبرو شود. از همین رو با مطالعه ی رمان و تحلیل آن در زمانی طولانی شاید متوجه می شدیم که می بایست رمان دیگری جایگزین رمان فعلی گردد که از حیث مباحث مدنظر ما حائز اهمیت تر است.

همچنین بسیاری از متون ادبی قرن نوزده بنا بر سبک این قرن به شدت مفصل و در صفحات زیاد نوشته شده اند. افرادی چون هوگو و الکساندر دوما رمانهای خود را در بیش از هزار و هفتصد صفحه به نگارش درآورده اند که طبعاً نویسنده ناگزیر به صرف زمان زیادی برای تحلیل چنین رمانهایی بود.

چهارچوب مفهومی و روش شناسی

بخش اول: چهارچوب مفهومی

الف) انسان شناسی

۱) چیستی انسان

"دیو، دیو زاده ای که بر سرشت او پرورش هرگز نخواهد نشست."

شکسپیر^۱

سالهای سال و طی اعصار و قرون متمادی، اندیشمندان، فلاسفه و متفکران بزرگ با زوایای دید متفاوت و گاه متضاد به انسان و موجودات انسانی نگریسته و این حیوان متفکر را به انحاء مختلف توصیف کرده اند. به روایت گزنفون نویسنده ی عهد باستان، سقراط نخستین کسی بود که دیگر به طبیعت در کلیت خود توجه نکرد و آنچه را انسانی و مربوط به انسان بود مدنظر قرار داد. اما باید اذعان کرد، سقراط نخستین متفکری نبود که درباره ی انسان اندیشید، بلکه فیلسوفان پیش از او و به ویژه متفکران هم عصرش یعنی سوفسطاییان بودند که به اندیشه در این باره پرداختند.^۲ سقراط بدون آنکه نظامی در این زمینه پدید آورد، بر این تمایل افزود و آن را کانون توجه قرار داد زیرا نزد سقراط و اخلاف فلسفیش مباحث مربوط به انسان شناسی حاشیه ای از زمینه های فلسفی-برای سقراط این زمینه ها اخلاق و معرفت شناسی بودند- را تشکیل می داد.^۳

اما با این همه می توان انسان را موجودی دانست که با خصوصیتی منحصر به فرد قابل شناسایی است. برای مثال از لحاظ فیزیولوژیک می توان بشر را با مشخصه هایی چون گرسنگی، خشم و شهوت و یا از نظر سایکولوژیک با مشخصه هایی چون غرور، احترام، غلبه و . . . دریافت.^۴ در هر حال گذشته از هر تلقی دیگری نگاه ما در اینجا به انسان، دلالت بر موجود انسانی به مثابه ی جانوری بیولوژیک دارد که در غیر

^۱-آنتونی بارنت، انسان، ترجمه محمدرضا باطنی و ماه طلعت نفرآبادی، چاپ اول(تهران:نشر نو، ۱۳۶۳)ص ۵

^۲-George Novack, **Humanism & Socialism**, Fourth Edition (New York: Pathfinder, 1996) p105

^۳-هانس دیرکس، انسان شناسی فلسفی، ترجمه ی محمدرضا بهشتی، چاپ اول(تهران:نشر هرمس، ۱۳۸۰)ص ۱

^۴-مرتضی مردیها، در دفاع از سیاست، چاپ اول(تهران:نشر نی، ۱۳۸۷)ص ۸۵

اینصورت برخی انسان بودگی را خروج از این موقعیت "طبیعی" و "زیست شناختی" تعبیر کرده با اذعان به گسستی ریشه ای مابین فرهنگ و طبیعت بر جدایی نسبی مفهوم انسان بودگی از حیوان بودگی تاکید کرده اند. علیرغم منزلت حیوان شناختی انسان، بین عالی ترین حیوانات و بدوی ترین نوع انسان فاصله ی عمیقی وجود دارد که در تفاوت بین قوه ی ذهنی این دو خلاصه می شود و از همین رو انسان را بدل به موجودی منحصر به فرد ساخته است.^۱

نگاهی به سیر تاریخی حیات انسانی روشن کننده ی ابعاد جالب توجهی از سیر تکوین و شکل گیری انسان به صورت امروزی آن است. باید به خاطر داشت که انسانهای نخستین، یعنی موجوداتی که لااقل از حدود ۳ میلیون سال پیش بر کره ی زمین می زیسته اند، تمایزات بسیار زیادی با سایر جانوران نداشته اند و در رابطه ی خود با طبیعت تحت سلطه ی کامل آن قرار داشتند. این سلطه ی طبیعی به ویژه از آن رو قدرتمند بود که انسان یکی از ضعیف ترین موجودات طبیعی به حساب می آمد. موجود انسانی برخلاف بسیاری از جانوران دیگر فاقد برخی از مشخصات طبیعی بود که برای محافظت از او در برابر خطرات اقلیمی و یا خطر سایر جانوران ضروری است. او همچون بعضی دیگر از جانوران دارای پشم روی پوست و چربی زیاد در زیر پوست برای محافظت در برابر سرما نبود و از چنگالها، دندانها، هیكل بزرگ و قدرت دویدنی که بعضی دیگر از جانوران برای شکار یا برای دفاع از آنها برخوردار بودند، نیز محروم بود. نوزاد انسانی برخلاف بسیاری از نوزادان جانوری بدون حمایت و پرستاری والدین خود در مدتی طولانی قادر به ادامه ی حیات نبود. بنابراین مشخص است که تداوم حیات چنین موجودی در طبیعت سخت بیشتر به یک معجزه شباهت دارد تا به یک امر طبیعی.^۲ اما همین انسان به دلایلی که هنوز از نقطه نظر انسان شناختی توضیح کاملی برای آنها وجود ندارد از زمانی خاص (در حدود ۳ میلیون سال پیش) به تدریج صاحب دو خصوصیت و یا دقیق تر بگوییم دو قابلیت می شود: نخست قدرت ابزار سازی و دوم، در زمانی بسیار نزدیکتر به ما که آن را بنا بر نقطه نظرات متفاوت از پنجاه تا دویست و پنجاه هزار سال پیش و حتی بیشتر ارزیابی می کنند دارای قابلیت سخن گفتن شده است. این دو قابلیت یعنی توانایی انسان به ساختن ابزارهایی که رابطه ی مستقیم او به طبیعت را به رابطه ای غیر مستقیم بدل کردند و جایگزین کاستیهای زیستی او شدند و توانایی انسان به "تصور" جهان در ذهن خود و "نام گذاری" جهان که در واقع به گونه ای بازآفرینی ذهنی جهان است، سبب شد که سلطه ی طبیعت بر انسان جای خود را به سلطه ی انسان بر

^۱ - اولیویا و لاهوس ، **درآمدی بر انسان شناسی (تبار و فرهنگ انسانی)**، چاپ اول (تهران: مرکز نشر سپهر، ۱۳۵۷) ص ۱۵

^۲ - عبدالحسین سعیدیان، **مردمان جهان**، چاپ چهارم (تهران: نشر علم و زندگی ۱۳۷۰) صص ۱۷-۲۳

طبیعت بدهد، سلطه ای که خود دارای دو تبلور مادی و معنوی بود: تبلور مادی این سلطه تغییر شکل جهان بود که آن را در دگرگون شدن طبیعت به وسیله ی ابزارها و در قالب ابزارها می توان مشاهده کرد. انسان توانست ابزارها و فنون هر چه کاملتر و قدرتمندتری بسازد که نام عمومی تکنولوژی به آنها داده ایم و با تکیه بر آنها نه تنها بر طبیعت و جانوران دیگر استیلا یابد، بلکه درون جوامع انسانی نیز سلسله مراتب قدرت و توزیع نابرابر امتیازات را به وجود آورد. از سوی دیگر تبلور معنوی سلطه ی انسان بر طبیعت در رشد زبان و جهان نمادین و معنا شناسانه ی انسان بود که به پدید آمدن جهان ذهنیها ابتدا در قالب اسطوره ها، افسانه ها، باورها و اعتقادات و سپس در قالب نظامهای فکری سازمان یافته و پیچیده ای که نام ایدئولوژی به آنها داده ایم قرار گرفت. نتیجه آنکه انسان توانست فرهنگ را به صورت مجموعه ی پیچیده و در هم تنیده ای از مواد و اندیشه ها از تکنولوژی بیافریند و آن را به صورت رابط و واسطه ی میانه ی خود و طبیعت قرار دهد.^۱ قابل توجه آنکه کودک نوزاد، بی فرهنگ پای به جهان می گذارد، سپس رفتار، نگره ها ارزش ها، آرمان ها و باورهایش سخت زیر نفوذ فرهنگی قرار می گیرد که از هر سو او را در میان گرفته است. با وجود آنکه اندام فرد هم یک سازه ی عمده ی در تکوین شخصیت اوست و شخص به فرمان سازه های زیستی فرهنگی در وجود خویش است، اما طی فرآیندهایی شخصیت زیر نفوذ محیط فرهنگی شکل می گیرد.^۲ در حقیقت گذر از مرحله ی رفتار غریزی به رفتار آموخته که الگوهای آن می تواند از یک کس یا نسل به کس یا نسل دیگر انتقال داده شود و سرانجام رسیدن به سیستمی از چیزها و رخدادها که "معنا" دارند و این معنا را تنها به حواس نمی توان یافت، ساحتی از زیست را پدید می آورد که همان ساحت فرهنگ است و نوعی از موجود زنده که در آن به سر می برد نوع انسان است.^۳

نباید فراموش کرد که این نوع انسان علیرغم زیست فرهنگی دارای اهدافی اغلب غیرعقلانی و پیرو امیال، گاه پارادوکسیکال و البته آرزوهای ناخودآگاه و منافع آنی است، که برخاسته از شهوات نفسانی، خود خواهی های درونی و محرکهای روانی هستند.

^۱ - کلود ریویر، **درآمدی بر انسان شناسی**، ترجمه ی ناصر فکوهی، چاپ اول (تهران: نشر نی، ۱۳۷۹) ص ۲۴۷

^۲ - داریوش آشوری، **تعریف ها و مفهوم فرهنگ**، چاپ اول (تهران: نشر آگه، پاییز ۱۳۸۰) ص ۹۲

^۳ - (داریوش آشوری، **تعریف ها و مفهوم فرهنگ**، ص ۸۱)

۲) انسان شناسی چیست؟

کانت:

انسان شناسی نه تنها به ما می گوید که طبیعت از انسان چه می سازد بلکه علاوه بر آن می گوید که "او به منزله ی موجودی عمل کننده از روی اختیار از خود چه می سازد یا می تواند بسازد و یا باید بسازد."

همانطور که ذکر شد نگاه به انسان و تجزیه و تحلیل طبیعت و ماهیت و سرشت بشری از دیر ایام در آراء و نظریات اندیشمندان به خصوص فلاسفه متجلی بوده است. دانشمندان قدیم یونان در مورد مفاهیم بنیانی مربوط به زندگی انسان و روابط او با محیط، نظریه ای داشتند که بر اساس آن "فرهنگ و طبایع انسانی متغیر و با شرایط محیطی انطباق پذیر است." در آثار افلاطون و ارسطو می بینیم که معتقدند "اصل و منشاء انسان یکی بوده است و تفاوتهایی که بین اقوام در نقاط مختلف مشاهده می شود، نسبی و ظاهری و تابع شرایط محیطی است."^۱ در میان اندیشمندان جدیدتر مارکس مترصد آن است تا شرایطی به وجود آید که در آن انسان بتواند به عنوان غایت مطلق خود را اجتماعاً متحقق سازد و بازشناسی شود. به این منظور باید با شرایط نامطلوبی که تحقق چنین امری را مانع می شوند به مبارزه برخاست. از همین رو است که وی در دیباچه ی "نقدی بر فلسفه حقوق هگل" به گونه ای نمادین و به شیوه ای امری می نویسد: باید همه ی روابطی که انسان را به قهقرا می کشاند و تابع بی ارزشی می کند، سرنگون گردد. به زعم او این روابط در جامعه ی سرمایه داری رخ می دهند که انسان زیر سلطه ی روابط اجتماعی اقتصادی خودساخته قرار گرفته و علیه آن بر می خیزد.^۲ به عنوان یک نمونه ی دیگر ارنست کاسیرر را می توان عنوان کرد که خصلتهای انسان را در گرو زندگی عملی و حضور او در عرصه ی عمل جلوه گر می داند.^۳

^۱ - محمود روح الامینی، **مبانی انسان شناسی (گرد شهر با چراغ)**، چاپ دهم (تهران: انتشارات عطار ۱۳۸۰) ص ۴۲

^۲ - کارلو تولیو آلتان، "انسان شناسی سیاسی مارکسی"، ترجمه حسین افشار، **نشریه پژوهش حقوق و سیاست**، شماره ۳ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۷۹ و پاییز و زمستان ۱۳۷۹، ص ۲۴۱

^۳ - ارنست کاسیرر، **فلسفه و فرهنگ**، ترجمه بزرگ نادرزاد، چاپ نخست (تهران: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها، ۱۳۶۰) ص ۹۹

اصولا فلسفه های گوناگون (حتی اگر به صراحت مدعی تفکر در باب انسان شناسی نباشند) درباره ی انسان از آن جهت که انسان است حاوی ایده ها و نظریه های روشن کننده ای بوده اند. هر یک از این آرای فلسفی جنبه ی خاصی از انسان بودن را (مثلا ذهن، روح، حیوان ناطق^۱، حیوان مدنی^۲، مفاهمه^۳، حیات، غریزه، موجودیت و غیره) برجسته می سازد و این آرا بر اساس همین زوایای مختلف نگرش به انسان و نیز روشهای مختلف بررسی و محتواهایشان از یکدیگر متمایز می شوند.^۴ امروزه و با گسترش انسان شناسی و در عین حال تخصصی تر شدن هر چه بیشتر آن، شاید موارد فوق الذکر بیشتر در بستر شاخه ای از انسان شناسی تحت عنوان انسان شناسی فلسفی گنجانده شده و مورد مطالعه قرار می گیرند. اما نباید فراموش کرد که پیدایش دانشی ویژه بنام انسان شناسی تنها بر این زمینه متکی نیست که بخواهیم به آرای گوناگون درباره انسان، قالبی یگانه، نظام یافته و منسجم ببخشیم. پدید آمدن این رشته، حاصل توجه جدید انسان به خویش است. توجهی که سرانجام در عصر جدید (احتمالا با کتاب در باب منزلت آدمی اثر پیکو دلا میراندولا) شکل می گیرد. به این ترتیب، طرح اصطلاح "انسان شناسی" برای این رشته نشان دهنده این نکته است که انسان بیش از پیش خود را مرکز تمامی موجودات (یعنی همانا آنچه "انسان مداری"^۵ نامیده می شود) می داند.^۶ انسان شناسی به یک معنا علمی است که انسان را در کلیت آن مطالعه می کند. در حقیقت در مورد مردم شناسی نیز علیرغم اذعان به نوعی "تفکر ماقبل مردم شناسی" در عهد قدیم و اما سال ۱۸۶۰ را سال مبداء این علم دانسته اند که مردم شناسی به سبک و سیاقی سیستماتیک با استفاده از ابزار علمی شکل گرفت. به هر صورت، استعمال واژگان مردم شناسی و انسان شناسی همراه با شرح و تفسیرهای گوناگونی بوده و اما توضیح مختصری روشن کننده ی نقاط افتراق این دو علم خواهد بود.

دو اصطلاح انسان شناسی و مردم شناسی ترجمه انگلیسی و فرانسوی اصطلاحات آنتروپولوژی (از ریشه ی یونانی "Anthropos" به معنای انسان^۷ و اتنولوژی Ethnologie (از ریشه ی یونانی Ethnos به معنای قوم و مردم هستند.^۸

^۱-Animal rationale

^۲-Zoon politikon

^۳-Kommunikation

^۴-(هانس دیرکس، انسان شناسی فلسفی، ص ۴)

^۵-Anthropozentrismus

^۶-(هانس دیرکس، انسان شناسی فلسفی، ص ۲)

^۷-Anthropologie

^۸-علی اکبر ترابی، مردم شناسی، چاپ اول (تهران: نشر دهخدا، ۱۳۴۹) ص ۴۲

این دو اصطلاح از نظر ریشه ی لغوی تقریبا هم معنا و معادلند و اما در زبانهای انگلیسی و فرانسوی با مفاهیم متمایز و بگونه ای متفاوت بکار می روند. در کشورهای آنگلساکسون، آنتروپولوژی به مجموعه مطالعات درباره ی انسان بطور کلی اطلاق می شود. در زبان فرانسه اصطلاح آنتروپولوژی معمولا برای مطالعات جسمانی و نژادی زیستی بکار می رود و اتنولوژی برای زمینه های اجتماعی و فرهنگی . در هر صورت هر جا مطالعه ی درباره ی انسان بصورتی عمومی و کلی و همه جانبه است اصطلاح آنتروپولوژی و هر جا بصورتی منطقه ای محدود و مربوط به یک زمینه است اصطلاح اتنولوژی بکار می رود. آنچه را که در این تقسیم بندی با الهام از مکتب فرانسه مردم شناسی نامیده ایم معمولا در کشورهای آنگلساکسون (انسان شناسی اجتماعی) و (انسان شناسی فرهنگی) می دانند. بدین معنی که مطالعات مربوط به فعالیتهای اقتصادی، روابط اجتماعی، مانند خویشاوندی و روابط آن با گروههای سنی، قوانین، سازمانهای سیاسی و اصولا آنچه که ساخت اجتماعی نامیده می شود تحت عنوان انسان شناسی اجتماعی می آید و تحقیقات و شناخت فرهنگ مادی و تکنولوژی، سنت، زبان، هنر، فولکلور، معتقدات و اسطوره شناسی در شمار (انسان شناسی فرهنگی) می آورند.¹ هاری-کلود شامل انسان شناس فرانسوی می گوید: "عبارت انسان شناسی یا آنتروپولوژی به معنای علم انسان آمده است. تا قرن نوزدهم انسان شناسی همان مطالعه ی کاراکترها و طبیعت انسانی بوده که خطوط جسمانی، نشانه های فرهنگی و فکری و ذهنی را در بر می گرفته است. بعدها با پیشرفت علوم و کاوش های متدیک انسان شناسان، علوم انسان شناسی نیز توسعه ی بیشتری یافت و تنها به خصوصیات طبیعی انسانها معطوف نشد بلکه به دو شاخه ی مشخص یعنی انسان شناسی فرهنگی یا مردم شناسی و انسان شناسی جسمانی تبدیل گشت، که شاخه ی اول این علم خطوط تمدن و فرهنگ یا کاراکترهای فرهنگی گروههای انسانی را بررسی می کند و انسان شناسی جسمانی یعنی ترمی که بیش از همه در کشور فرانسه از آن صحبت شده است و امروز جای خود را به "انسان شناسی زیستی" داده است، طبیعت، دنیای تغییرات و دلایل تحولات زیستی و تکامل گروههای انسانی را مورد مطالعه قرار می دهد."³ نظریات انسان شناسی عمدتا درصدد پاسخگویی به سوالاتی درباره ی وقوع رفتار اجتماعی به شکل موجود و علل تمایزات بشری هستند. تقسیم بندی اولیه انسان شناسی که در دانشگاههای آمریکایی اعمال می شد به چهار شاخه ی انسان شناسی فرهنگی، انسان شناسی زبان، انسان شناسی بیولوژیک، انسان شناسی باستان شناختی تقسیم می شد که بعدها متفکران شاخه های دیگری برای این رشته شناسایی کرده اند که از انسان

¹ -محمود روح الامینی، مبانی انسان شناسی (گرد شهر با چراغ)، صص ۳۷ و ۳۸

² -Science de l'Homme

³ -چنگیز پهلوان، دردم نهفته به (تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۳) ص ۶۷

شناسی سیاسی و انسان شناسی فلسفی می توان نام برد. انسان شناسی فرهنگی هم به بررسی جوامع بشری خاص می پردازد و هم الگوهای مسلط بر فرهنگ بشری را مطالعه می کند. اصطلاحاً انسان شناسی اجتماعی و انسان شناسی فرهنگی غالباً به یک معنا بکار برده می شوند.^۱

در باب مردم شناسی نیز می توان گفت که این رشته ابتدا صرفاً به دیگر فرهنگها و پس از جنگ جهانی دوم به همه ی فرهنگها توجه نمود. اکنون مردم شناسی به منزله ی بخش ثانوی انسان شناسی فرهنگی شامل نظریه پردازیهای درباره ی رفتار انسانی و مناسبات رفتار و فرهنگ در شرایط تاریخی جغرافیایی حاضر است. در عین حال نهادها و رفتارهای اجتماعی و بطور کلی فرهنگها که موضوع مردم شناسی است دارای شبکه هایی چون فعالیتهای اقتصادی، تولید و تکنولوژی، روابط خویشاوندی، زندگی خانوادگی، قوانین و مقررات، دین و معتقدات، زبان، ادبیات، نقاشی و مجسمه سازی، رقص و موسیقی، فولکلور و اساطیر و سایر زمینه ها است.

البته متفکران گوناگون نقاط افتراق گوناگونی بین انسان شناسی و مردم شناسی شناسایی کرده اند. از جمله اینکه یکی مقصود و منظورش انسان است و دیگری توجه به بعضی انسانها دارد. انسان شناسی رفتار و طرز تلقی تعمیم کننده در تعاقب قوانین ساخت، و مردم شناسی رفتار و حالتی مشخص شده در جستجوی قواعد و اسلوب شگفت انگیز و انفرادی خواهد داشت.^۲

۱-۲) انسان شناسی در فرانسه

با مطالعه ی آرای اندیشمندان فرانسوی می توان جایگاه انسان را در آثارشان دریافت. از جمله می توان به مونتسکیو (۱۷۵۵-۱۶۸۹) اشاره کرد که قبل از تدوین کتاب روح القوانين در سال ۱۷۴۸، طی بیست سال به مشاهده و ثبت رفتار قوانین اجتماعی انسان پرداخت. وی در کتابش به مراحل سه گانه توسعه ی تاریخ بشری در قالب ادوار صیادی یا توحش، رمه گردانی یا بربریت و مدنیت پرداخت که این طبقه بندی در قرن نوزدهم حائز شهرتی فراگیر گشت.^۳

^۱ - دانیل پلاگ، دانیل بتیس، **انسان شناسی فرهنگی**، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ اول (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۵) ص ۳۷

^۲ - (چنگیز پهلوان، **دردم نهفته به**، ص ۸۶)

^۳ - مروین گاربارینو، **نظریه های مردم شناسی**، عباس محمدی اصل، چاپ اول (تهران: موسسه انتشارات آوای نور ۱۳۷۷) ص ۳۷

ژان ژاک روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲) فیلسوف شهیر فرانسوی که از آثارش و بویژه از کتب "گفتاری درباره ی نابرابری" و "قرارداد اجتماعی" او بسیار گفته می شود معتقد بود انسانها در حالت طبیعی و بدور از نفوذهای تباه کننده ی تمدن و پیچیدگی فرهنگی، شادمانه زندگی می کنند.^۱ وی با بررسی جزائر کاراییب در امریکای جنوبی و مرکزی به تدوین ایده ی رمانتیک و جریان ساز "توحش اصیل" دست زد. از نظر روسو طبیعت انسان را نیک خلق کرده ولی جامعه او را شریر تربیت کرده است. وی در کتاب "امیل" به سرشت پاک انسان می پردازد و هدفش اینست که نشان دهد چگونه شرارت و تشخیص نادرست، که با فطرت انسان بیگانه است، از خارج وارد این ساختار می شود و آن را در جهت تباهی دگرگون می کند.^۲ اتین پیر دوسنانکور نیز از اندیشمندان فرانسوی است که در کتابش^۳ به سبک روسو غم دل می گوید:

"خواستم انسان را به عادات اولیه اش یا به آن حالت آسان و ساده متضمن خوبیهای حقیقیش بازگردانم که حتی فکر بدیهایی را هم که برای خود فراهم کرده است از او دور می کند. می خواستم این حالت بس ناشناخته و این راه بازگشت به عقب را نشان دهم. بازگشتی که اکنون بس ضروری شده است و بس دشوار پنداشته می شود."^۴

کندورسه (۱۷۹۴-۱۷۴۳) نیز از متفکران مورد توجه در عصر روشنگری است که وی نیز بر نامحدود بودن زمینه ی تکامل آدمی تاکید داشت و معتقد بود مطالعه ی علمی انسان باید بر تشریح ترقی و پیشرفت تاریخ تا اوج آن یعنی مرحله ای شبیه انقلاب فرانسه استوار باشد.^۵ الکسیس کارل زیست شناس و جراح مشهور فرانسوی که در سال ۱۹۱۲ برنده ی جایزه ی پزشکی نوبل شد نیز در کتاب مشهور خود "انسان موجود

^۱- ژرژ بالاندیه ، **انسان شناسی سیاسی**، فاطمه گیوه چیان، چاپ اول(تهران: نشر آران، ۱۳۷۴)ص ۱۶

^۲- گوستاو لانسون ، **تاریخ ادبیات** ، ترجمه غلامحسین زیرک زاده(تهران: ناهید ۱۳۸۰)ص ۱۵۰

^۳- نام طولانی کتاب این نویسنده "اندیشه هایی درباره ی طبیعت اولیه انسان، درباره ی احساسهای او، درباره ی وسایل خوشبختی که احساس هایش به وی نشان می دهد و درباره ی حالت اجتماعی که بیشترین اشکال زندگی ابتدایی او را حفظ خواهد کرد" است.

^۴- سید رضا سیدحسینی، سرپرست، **فرهنگ آثار**، چاپ اول، (سروش) ۱۳۷۸، ص ۵۳۱

^۵- لارنس کهن، **از مدرنیسم تا پست مدرنیسم**، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، چاپ پنجم(تهران: نشر نی، ۱۳۸۵)ص ۷۲

ناشناخته" ماشینیزم و تمدن جدید را سبب رو به زوال رفتن انسان می داند و تنها راه نجات انسان را تکیه به مکارم و فضائل اخلاقی می داند.^۱

در فرانسه سالها به علت مخالفتهایی که با انسان شناسی جوامع اولیه صورت می گرفت، بسیاری از انسان شناسان خود را جامعه شناس می خواندند. چنان که بر طبق گفتار پروفیسور مرسیه: "انسان شناسی گاه توانسته است تا حد نقش یک خدمتگزار تنزل کند، و مدت زیادی مانع از آن شده اند که برای خود نظام مستقل و آزادی داشته باشد، به این ترتیب در فرانسه در سایه ی جامعه شناس جا گرفته است." ^۲ اما در هر حال اندیشه ی مردم شناسی در فرانسه ابتدا در مجموعه ی تحصیلات فلسفی و جامعه شناختی ظاهر شد، از این رو جای تعجب نیست که در آن گرایش شدیدی به نظریه پردازی و به علاقه مندی نسبت به مسائل مربوط به باز نمودهای جمعی (اسطوره شناسی، کیهان شناسی، جهان بینی) مشاهده کنیم. موس، لوی برول، گریول و لینهارت تنها به مطالعه جوامع بیگانه دل بسته بودند و پژوهش جوامع روستایی اروپایی را به فولکلورشناسان وا می گذاشتند.^۳

۲-۲) انسان شناسی در انگلستان

در انگلستان مشهورترین ایده ها و نظرها در باب انسان در فلسفه ی هابز، فیلسوف شهیر متجلی شد که معتقد بود هر انسانی بقای خویش را می جوید و تکاپوی فرد در پی بقا و کامجویی خود به همچشمی و بدگمانی در حق دیگران می انجامد. وی اساس فلسفه ی سیاسی حائز اهمیت خود را بر نوعی نگاه بدبینانه و منفی به ذات آدمی قرار داد. هابز در لویاتان که در سال ۱۶۵۱ به رشته ی تحریر در آورد هدف اصلی انسان را اصولا صیانت ذات و صرفا کسب لذت دانسته^۴ و سه عامل اصلی کشمکش و منازعه ی انسانها را سه علت اصلی هم چشمی، بدگمانی و خود پسندی می داند.^۵ وی آدمیان را درگیر در میلی سیری ناپذیر برای کسب قدرت توصیف کرد که تنها با مرگ آنان پایان می یابد.^۶ هابز اظهار نظر کرد که بشر در حالت طبیعیش یعنی بدون سازمان سیاسی، فطرتا خود خواه و خشن است. او سرخپوستان آمریکایی را به

^۱-الکسیس کارل، انسان موجود ناشناخته، ترجمه عنایت، چاپ دوم(تهران:نشر شهریار، ۱۳۵۷)ص ۲۷۴

^۲-(چنگیز پهلوان، دردم نهفته به، ص ۶۷)

^۳-(کلود ریویور، درآمدی بر انسان شناسی، ص ۲۲۳)

^۴-توماس هابز، لویاتان، ترجمه ی حسین بشیریه، چاپ دوم(تهران: نشر نی، ۱۳۸۱)ص ۱۵۷

^۵-فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه(جلد پنجم، فیلسوفان انگلیسی از هابز تا هیوم)، ترجمه امیر جلال الدین

اعلم، چاپ اول (تهران:نشر سروش، ۱۳۶۲)ص ۴۶

^۶-(توماس هابز، لویاتان ص ۱۳۸)

این سطح از حیات انسانی نزدیک می دانست، سطحی که در آن، آدمها به زعم هابز در حالتی "نکبت بار، کثیف، جانورخویانه و کوتاه عمر" زندگی می کردند.^۱ و اما میل بدست آوردن مطلوبات و ترس نسبت به از دست دادن آنها به شکل گیری مسابقه ی قدرتی بین آدمیان منجر می شود و انسان به واسطه ی ترس تن به تبعیت از یک قدرت غالب و قاهر می دهد و نظم اجتماعی این گونه برقرار می شود.^۲

دیوید هیوم (۱۷۷۶-۱۷۱۱) نیز به بررسی مکانیزمهای ذاتی انسان و انعکاسی فرهنگ در شخصیت فرد پرداخت.^۳ ویلیام رابرتسون (۱۷۹۳-۱۷۲۱) مورخ انگلیسی طبقه بندی از جوامع بشری را در راستای دسته بندی سه تایی منتسکیو ارائه کرد. آدام فرگوسن (۱۸۱۶-۱۷۲۳) نیز به ترکیب افکار عصر روشنگری درباره ی طبع آدمی پرداخت و از نگره ی ترقی اجتماعی مبتنی بر نظریه ی تطورگرایی اجتماعی قرن نوزدهم به انبعاث مراحل تاریخی جوامع از یکدیگر اعتقاد یافت.^۴

بریتانیا را به حق مهد انسان شناسی دانسته اند. ادوارد بارنت تیلور (۱۹۱۲-۱۸۳۲) از پیشگامان مردم شناسی بود که مطالعه ی وسیعی پیرامون جوامع بدوی و باستانی صورت داد و کتابهایی از جمله "پژوهش در باب تاریخ اولیه ی نوع بشر" (۱۸۶۵) و فرهنگ بدوی (۱۸۷۱) را نگاشت. مردم شناسی فرهنگی در انگلیس از داشتن اهداف استعماری نیز برکنار نبود به مطالعه ی اقوام آسیایی و آفریقایی دست یازید. در انگلستان انسان شناسی بیشتر به بررسی نظام خویشاوندی و سازمان اجتماعی روی آورد و در قالب انسان شناسی اجتماعی خود را جلوه گر ساخت. این انسان شناسی بر روابط اجتماعی قابل مشاهده در یک اجتماع معین، یعنی شیوه هایی که آدمها از طریق آنها خودشان را در گروههای اجتماعی سازمان می دهند و نقشهای اختصاص یافته به آنها، تاکید می گذارد.^۵

۳) سیر تکوین انسان شناسی

۳-۱) انسان شناسی کلاسیک

^۱ -سیمون کولمن، هلن واتسون، درآمدی به انسان شناسی، ترجمه ی محسن ثلاثی، چاپ دوم (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۸۱) ص ۱۵

^۲ -مرتضی مردیها، مبانی نقد فکر سیاسی، چاپ اول (تهران، نشر نی، ۱۳۸۴) ص ۱۶

^۳ -Emmanuel, Steven. M, Modern Philosophy From Descartes to Nietzsche (Massachusetts: Oxford, 2002) p194

^۴ - (مروین گاربارینو، نظریه های مردم شناسی، ص ۳۹)

^۵ - (سیمون کولمن، هلن واتسون، درآمدی به انسان شناسی، ص ۶)

تامل در نقطه‌ی آغاز مبانی انسان‌شناسی کلاسیک نیازمند بازگشتی تاریخی به اندازه‌ی چندین هزار سال است. هرودت مورخ یونانی پنج قرن پیش از طلوع عصر مسیحی، گزارشی مردم‌شناختی از قوم ایرانی و رسوم اخلاقی آن بدست داد. ابوریحان بیرونی اندیشمند مسلمان نیز در قرن چهارم اسلامی به بررسی فرهنگ مردم هند پرداخت و مطالب بدیعی در کتاب "تحقیق درباره‌ی هند" جمع کرد.^۱ همچنین در سده‌ی چهارم پیش از میلاد، افلاطون، فیلسوف یونانی می‌کوشید راهی برای تربیت کودکان پیدا کند تا برای جامعه‌ی آرمانی او شهروندان شایسته‌ای باشند.^۲ این اندیشمندان در حقیقت صاحب نخستین رویکردهای انسان‌شناختی در تاریخ بشریند.

اما با ورود بشر به عصر جدید گروهی از مردان و زنان که در دانشگاهها آموزش‌های خاصی دیده بودند، برای مطالعه‌ی اقوام ابتدایی به مناطق محل سکونت آنها رفتند. نسل نخست این افراد که به تحقیق و پژوهش بر حوزه‌های غیراروپایی علاقمند بودند، به شکلی غیرمستقیم بر روی این حوزه‌ها مطالعه می‌کردند و تجربه‌ی کار میدانی نداشتند. برای نمونه در فرانسه امیل دورکهم و مارسل موس و در انگلستان تایلر و فریزر از این جمله بودند. این دسته از افراد هرگز از کشور خود بیرون نرفتند و تجربه‌ی حضور و پژوهش مستقیم بر موضوع مورد مطالعه‌ی خود را نداشتند. پژوهش‌های این نسل عمدتاً بر اسنادی که دیگران جمع‌آوری کرده بودند، استوار بود و عملکرد این دسته از مردم‌شناسان تجزیه و تحلیل و نظریه پردازی بر مبنای اطلاعات و داده‌هایی بود که دیگران در طول صدها سال گردآوری کرده بودند. این نسل با بهره‌وری از امکاناتی که دولتهای استعماری فراهم کرده بودند و در عین حال در راستای سیاستهای آنها به اقصی نقاط جهان سفر نمودند. در عین حال اهداف کلیسا مبنی بر جمع‌آوری اطلاعاتی درباره‌ی سرزمینهای غیرمسیحی نیز در این راستا کمکهای شایان توجهی نمود.^۳ مبلغان مسیحی در سفرهای خود به نواحی مختلف با مردمان مناطق ارتباط برقرار می‌نمودند و آنها را مورد شناسایی قرار می‌دادند. به طور کلی یک نقطه‌ی تمایز بارز مردم‌شناسی امروزی و دیدگاههای کهن را می‌توان روش تحقیق علمی امروزی دانست.

در این دوره کوشش رشته انسان‌شناسی بر شناختن انسان و یافتن "حلقه گمشده" آن و تعیین مشابهت‌هایی که بین کشفیات مربوط به دوره پیش از تاریخ و داده‌های مردم‌نگارانه وجود دارد متمرکز شده بود. بزرگان انسان‌شناسی در این دوره برای تنظیم و تدوین نظریه‌ی علمی رفتار انسان، گام اول را برداشته‌اند.

^۱ - (مروین گاربارینو، نظریه‌های مردم‌شناسی، ص ۷)

^۲ - مارگارت مید، آدمیان و سرزمینها، ترجمه‌ی علی اصغر بهرامی، چاپ اول (تهران: ۱۳۸۲) ص ۶۵

^۳ - (مروین گاربارینو، نظریه‌های مردم‌شناسی، ص ۳۰)

اگر امروز طبیعت انسان، جامعه ی انسان و فرهنگ بشری را بهتر می شناسیم مدیون این دانشمندانیم.^۱ اگر خواهیم در باب اهمیت این مطالعات بیشتر بدانیم کافی است به این نکته دقت کنیم که به عنوان مثال بازتاب روایتهای بوگن ویل و برخی ژزوئیت های فرانسوی را می توان در نظریه ی وحشی نیک جستجو کرد. این روایات الهام بخش ژان ژاک روسو و مونتسکیو بوده اند که در آثار آنها می توان دو منشاء تفکر انسان شناسی را مشاهده کرد. یکی زندگی ابتدایی به عنوان الگوی بشر متمدن و دیگری نقد تمدن بر پایه ی مقایسه ی زندگی امروزی با عصر توحش.^۲

۳-۲) انسان شناسی تطوری

ظهور رنسانس در ایتالیای سده ی سیزده و چهارده میلادی، حرکت انسان گرایانه (اومانستی) گسترده ای را به همراه آورد که خود را بیش از هر کجا در هنر نقاشی، مجسمه سازی و معماری برجسته ساخت و بزودی تمامی عرصه های اندیشه را در سراسر اروپا فرا گرفت.^۳ انسان محوری رنسانس بیش از هر چیز در پی کنار زدن خدامحوری سده های میانه بود. در ابتدا تلقی رنسانس از انسان همان تلقی سنتی و پیوند انسان خوب و مسیحی خوب بود. باور به اینکه انسان موجودی پاک است که تقدیرش واقعیت بخشیدن به هستی خویش از طریق مشارکت در زندگی اجتماعی در یک جامعه ی آزاد است.^۴ از این زمان و در طول چندین قرن، تمامی تلاش فرهیختگان بر آن قرار گرفت که بهشت موعود آن جهانی را در همین جهان برای انسانها برقرار سازند.^۵ در رنسانس انسان به مثابه ی سوژه ی آگاه و به معنای فاعلی شناسا متول شد. انسانی که سالها مقهور طبیعت بود و در بند اقتضائاتی که طبیعت بر وی تحمیل می کرد و از این رو مطیع و مغلوب بود، در این حال خود را فاعل و غالب می آید و طبیعت را به دست نشانده ی خویش بدل می کند. در یک کلام انسان بر طبیعت چیره می گردد و ابژه ی خود را در چنگال خویش می یابد. اصولاً در جهان پس از رنسانس و عصر روشنگری بر دو قدرت انسان یکی ابزارسازی و دیگری سخن وری یا نمادسازی جهت سلطه بر طبیعت تکیه می شد. گرایش عصر روشنگری نیز به آن سو بود که جهان مبتنی بر نظمی عقلانی است و می توان قوانینی یافت که رفتار انسانها بر آنها

^۱ - برونیسلاو مالینوسکی، نظریه ای علمی درباره ی فرهنگ، ترجمه ی عبدالحمید زرین قلم، چاپ اول (تهران: انتشارات گام نو، ۱۳۷۹) ص ۲۴

^۲ - (برونیسلاو مالینوسکی، نظریه ای علمی درباره ی فرهنگ، ص ۳۸)
^۳ - George Novack, Humanism & Socialism 106

^۴ - روی پورتر، مقدمه ای بر روشن نگری، ترجمه ی سعید مقدم، چاپ اول (تهران: نشر نیک آیین آذر ۱۳۷۸) ص ۳۹

^۵ - ناصر فکوهی، پاره های انسان شناسی، چاپ اول (تهران: نشر نی، ۱۳۸۵) ص ۶۴

مترتب است. کم کم از نیمه ی سده ی هفدهم به بعد باورهای سنتی در مورد انسان که مسیحیت و نیز علم و فلسفه یونان بر آن پای می فشردند به کنار گذارده شده و روش علمی مورد نظر قرار گرفت. در عین حال بسیاری از فیلسوفان روشنگری به پیشرفت و کمال پذیری این جهانی انسان نظر داشتند. قابلیت انسان برای پیشرفت و تکیه بر استعدادهای انسان امری غیر قابل انکار بود. اینکه انسان تواناییهای بسیاری برای غلبه و تغییر خود و محیط اطرافش دارد. در حالیکه در زمانه ی قبل، مسیحیت بر نظریه ی گناه آلودگی ذاتی انسان پای می فشرد. تلاش اصلی فرزندان عصر روشنگری دستیابی به "انسان شناسی علمی" بود. لامتریه و ماتریالیستهای دیگر (کسانی که هستی مستقل "ذهن"، "روح" و "روح را رد می کردند) امیدوار بودند که بتوانند فیزیولوژی علمی-پزشکی انسان را به نحوی بسط دهند که بتواند انسان را به عنوان یک ماشین پیچیده و دقیق، یا شاید هم تنها به مثابه ی موفق ترین نخستی^۱ جانورانی شامل بوزینه، میمون و انسان تعریف کنند.^۲

با اینکه اندیشمندان متفاوت در شناخت انسان بر نکات مختلفی تاکید می کردند اما اکثر آنان، به قول الکساندر پاپ، در این مورد اتفاق نظر داشتند که شیوه ی درست مطالعه ی بشریت، مطالعه ی خود انسان است.^۳ بسیاری از فیلسوفان روشنگری از جمله هلوتیوس در فرانسه و پیشگام فایده باوران، بنتهام در انگلستان به تکوین رهیافت روانشناسانه به ماهیت انسانی یاری رساندند. آنها در مقابل دیدگاه اخلاق باور گذشته که انسان را موجودی خردگرا می دانست که پیوسته توسط تمایلات انسانیش تهدید می شود این نظریه ی جدید را طرح کردند که انسان حیوانی است که طبیعت او را بطور ظریفی چنان برنامه ریزی کرده که همواره در جستجوی لذت و اجتناب از درد است (این درحالیست که روحانیون لذت جویی را محکوم می کردند).^۴ سیطره ی این نگاه به انسان تمامی علوم و عرصه ها را تحت تاثیر قرار داد. در علم اقتصاد آدام اسمیت بریتانیایی بیان داشت که رفتار خودخواهانه تولیدکنندگان و مصرف کنندگان اگر در انطباق با قوانین رقابت بازار آزاد عمل کند به نفع عموم خواهد بود. از سوی دیگر در باب مبانی حقوقی بکاریای ایتالیایی اظهار داشت که سختی و درد مجازات بر اساس آن محاسبه شود که لذت ناشی از بزهکاری را خنثی کند.^۵

¹- primate

²-(روی پورتر، مقدمه ای بر روشن نگری ص ۳۵)

³-(روی پورتر، مقدمه ای بر روشن نگری ص ۳۵)

⁴-(روی پورتر، مقدمه ای بر روشن نگری ص ۴۷)

⁵-(روی پورتر، مقدمه ای بر روشن نگری ص ۵۰)